

سیری در گلزار مشنوی

میدانی مشنوی



دشراول

کشتی عشق بکوهی
 آتش کوه بستاند
 آتش کوه بستاند
 آتش کوه بستاند



ISBN 9789640221907



سرشناسه: الهی قشماي، مهديه، ۱۳۱۶-

عنوان قراردادى: مثنوى، برگزيده، شرح

عنوان و نام پديدآور: سيري در گلزار مثنوى/ توينده مهديه الهى قشماي

مشخصات نشر: مشهد: آستان قدس رضوى، شركت به نشر، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهرى: ۱۸۰ ص، ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م

شابك: 978-964-02-2190-7

وضعيت فهرستنويسى: فبا

موضوع: مولوى، جلال الدين محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق. مثنوى، برگزيده - نقد و تفسير

موضوع: شعر فارسى - قرن ۷ ق.

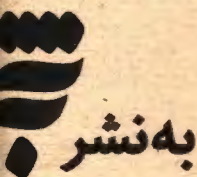
موضوع: شعر فارسى - قرن ۷ ق. - تاريخ و نقد

شنايه افزوده: مولوى، جلال الدين محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق. مثنوى، برگزيده، شرح

رده بندي كنگره: ۲-۱۴۹۳ من ۱۷۱۴ الف ۵۷۰۴۶ PIR

رده بندي ديوي: ۸۱۳/۳۱

شماره كتابشناسي ملي: ۳۶۷۶۲۲۰



انتشارات آستان قدس رضی

۱۷۵۹

سیری در گلزار مثنوی

مهدیه الهی قمشه‌ای، فریبا ملک‌یا

حروفچینی و صفحه‌آرایی | حروفچینی هما (امید سید کاظمی)

طراح جلد | کامران عباسی

نوبت چاپ | نخست - ۱۳۹۴

شمارگان | ۱۰۰۰

چاپ | دانش‌پژوه

قطع | رقعی

لیتوگرافی | لیتوگرافی ۱۲۸

شابک | ۹۷۸-۹۶۴-۰۳-۲۱۹۰-۷

حق چاپ محفوظ است.

قیمت | ۱۵۰۰۰۰ ریال

به‌نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)

دفتر مرکزی | مشهد، بلوار سجاد، خیابان میلاد ص.پ. | ۹۱۳۷۵/۴۹۶۹

تلفن | ۷-۳۷۶۶۹۱۱۴-۰۵۱ (گویا)

دفتر تهران | تلفن | ۸۸۹۶۰۴۶۶ (گویا)

نشانی اینترنتی | www.behnashr.com | پست الکترونیکی | publishing@behnashr.com

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۱۱	شیوهٔ ارجاع ابیات متن کتاب
۱۳	مقدمه
۴۱	آغاز مثنوی یا فی نامه
۴۹	۱. عشق پادشاه به کنیزک
۵۳	۲. مرد بقال و طوطی
۵۷	۳. پادشاهِ جُهود که نصرانیان را می‌گشت
۶۵	۴. کج شدن دهان مردی که نام محمد (ص) را با تمسخر خواند
۶۷	۵. بادی که در عهد هود (ع) قوم عاد را هلاک کرد
۶۹	۶. شکاران و شیر
۷۳	۷. نگرستن عزرائیل (ع) به مردی و گریختن او به سرای سلیمان (ع)
۷۷	۸. هدیه و سلیمان
۸۳	۹. آمدن فرستادهٔ روم نزد خلیفهٔ دوم
۸۷	۱۰. طوطی و بازرگان
۹۱	۱۱. تعظیم ساحران به موسی (ع)
۹۵	۱۲. ادامهٔ حکایت طوطی و بازرگان

۱۳. پیرِ جنگی ۹۹
۱۴. نالیدنِ ستونِ حَتّانه ۱۰۳
۱۵. عربِ بیابان‌نشین و زنش ۱۰۷
۱۶. نحوی و کشتی‌بان ۱۱۵
۱۷. خالکوبی کردن قزوینی ۱۲۱
۱۸. گرگ و روباه و شیر ۱۲۵
۱۹. آن‌که در یاری بکوفت ۱۲۹
۲۰. آمدن مهبان پیشِ یوسف (ع) ۱۳۳
۲۱. مرتد شدن کاتبِ وحی ۱۳۷
۲۲. دعای بلغمِ باعور ۱۳۹
۲۳. اعتقادِ هاروت و ماروت به عصمتِ خویش ۱۴۱
۲۴. عیادتِ تاشنوا بر همسایهٔ رنجورِ خویش ۱۴۵
۲۵. قیاسِ ابلیس ۱۴۹
۲۶. جدالِ رومیان و چینیان در علمِ نقاشی و صورتگری ۱۵۳
۲۷. زید و پیامبرِ اسلام (ص) ۱۵۷
۲۸. آتش افتادن در شهر ۱۶۱
۲۹. خدو انداختن دشمن بر روی امیرالمؤمنین علی (ع) ۱۶۳
۳۰. خبر دادن رسول خدا (ص) از شهادت امیرالمؤمنین (ع) ۱۶۹
۳۱. تعجب آدم (ع) از گمراهی ابلیس ۱۷۳
۳۲. فتح‌های پیامبر (ص) از سر دوستی دنیا نبود ۱۷۷
- کتاب‌نامه ۱۷۹

پیشگفتار

ای خدای بی‌شریک و بی‌نظیر ما گنه‌کاریم و تو پوزش‌پذیر
 ای که بینایی به احوال درون هم خبر داری ز کردارِ برون
 ذره‌ای از دید تو مستور نی قطره از دریای علمت دور نی
 از رگ جانی به جان نزدیک‌تر ای ز عشقت عالمی زیر و زبر
 بی‌رخت ما را بهار و باغ نیست غیر اشک و سوز و درد و داغ نیست
 دردمندی بیدلی در مانده‌ایم بر کویری خشک کشتی رانده‌ایم
 کم نگردد از تو گریاری کنی بی‌بهایی را خریداری کنی
 سکه قلبیم و ما را مشتری گر تو باشی دیده‌برهم می‌خری
 (مهدیه الهی قمش‌ای)

سخنی چند با عاشقان مولانا

این مثنوی خلاصه‌ای است از مثنوی مولانا جلال‌الدین که من در طول ده سال در کلاس درس در دسترس عاشقان حضرت مولانا قرار دادم و باید عرض کنم که در نگارش این مثنوی از نسخه‌ی استاد کریم زمانی استفاده کرده‌ام. در آغاز سخن از این استاد فرهیخته و دانشمند که سال‌هایی از عمر بابرکت خویش را وقف احیای این اثر ارزشمند عرفانی کرده‌اند، سپاسگزاری می‌کنم.

استادان دیگری که از آنان بهره گرفته‌ام یکی استاد جلال همایی صاحب مولوی‌نامه «مولوی چه می‌گوید؟» و دیگر، استاد بدیع‌الزمان فروزانفر است که هر دوی این بزرگواران سال‌ها از

استادان برگزیده دانشگاه تهران و از شارحان مولانا و حافظان چراغ عرفان و ادب بودند و به فرموده نظامی گنجوی:

نگه دارم به چندین اوستادی چراغی را در این طوفان بادی
و از بخت مساعد هر دوی این استادان از دوستان پدر بودند و من توفیق آن را داشتم که
حضوراً از محضر آنان بهره مند شوم. و اما پدر، حکیم الهی قمشه‌ای که به فرموده مولانا:
واجب آمد چون که بردم نام او بازگویم شرحی از اتمام او
این شعله اشتیاق را پدر از دوران کودکی در دل ما روشن کردند. مثنوی الاطفال اولین
کتابی بود که پدر برای ما خریدند و ما با آن آشنا شدیم. ایشان شب‌های بلند زمستان برای
فرزندان داستان «طوطی و بقال» و «طوطی و بازرگان» را می‌خواندند و گاه قصه مارگیر و
گاه حکایت پیل، و گاه ابیات آن‌ها را زمزمه می‌کردند:

پیل اندر خانه‌ای تاریک بود عرضه می‌کردند بر قومش هنود^۱
خاطر من هست برای اینکه حکایت‌ها جاذبه بیش‌تری داشته باشند، ایشان داستان‌های حماسی
فردوسی را به صورت نمایش اجرا و برای حسن ختام، قصه‌های قرآن کریم را برای ما نقل
می‌کردند تا با روشی ساده و صمیمی فرزندان را با قرآن و ادبیات آشنا کنند؛ روحشان شاد
و یادشان گرامی باد!

به هر صورت، بعد از اتمام این شش دفتر در این اندیشه بودم تا آن را به کدام ناشر
بسپارم، تا این‌که در روز میلاد باسعادت حضرت فاطمه زهرا (س) در موزه حاج حسین آقای
ملک - رضوان الله علیه - به همین مناسبت دعوتی داشتم؛ این دعوت از سوی جناب آقای
حسینی، مدیر عامل مؤسسه کتابخانه و موزه ملک، به عمل آمده بود. در اینجا عرض کنم که
جناب آقای حسینی یکی از حافظان فرهنگ و هنر و معارف الهی‌اند و در اعیاد اهل بیت (ع)
برنامه‌های فرهنگی و عرفانی و اخلاقی به همت ایشان در موزه ملک برگزار می‌شود. در هر
حال، بعد از اتمام برنامه با جناب آقای جواد محمدزاده، مدیر عامل به‌نشر (انتشارات آستان
قدس رضوی) آشنا شدم. ایشان پرسیدند آیا کتابی برای چاپ دارید؟ و من با خوشحالی درباره
این خلاصه مثنوی با ایشان صحبت کردم و ایشان با نهایت محبت چاپ آن را به عهده گرفتند
و من این آشنایی را به فال نیک گرفتم و با خود گفتم از عنایات و الطاف حضرت رضا (ع)

۱. هنود: هندی‌ها.

است که این کتاب زیر نظر آستان قدس رضوی به زیور طبع آراسته شود. از جناب آقای محمدزاده بی‌نهایت سپاسگزارم؛ و اما عزیزان دیگری که ما را در تولید این اثر فرهنگی یاری کردند: سرکار خانم لیلا کشانی که با دقت نظر و ظرافتی تمام اشکالات آن را برطرف کردند و بی‌نهایت از ایشان تشکر می‌کنم. همچنین سپاسگزارم از یاران دیگری که در طول ده سال این مثنوی را که به صورت جزوه بود، در اختیار علاقه‌مندان قرار دادند؛ سرکار خانم پروین ربیعی، پری‌سیما امامی، و مهوش نجفی دماوندی و نیز دخترانم، فریبا و ساقی که به شایستگی مرا یاری کردند و بی‌همت این عزیزان جمع‌آوری این شش دفتر امکان‌پذیر نبود. همین‌طور از همه نازنینانی که عاشقانه به مدینه فاضله مولانا قدم گذاشتند و به این فضای معنوی گرمی بخشیدند و از این مائده آسمانی بهره بردند، سپاس دارم؛ زیرا پرداختن به فضائل معنوی بالاترین عبادت است؛ به فرموده مولانا:

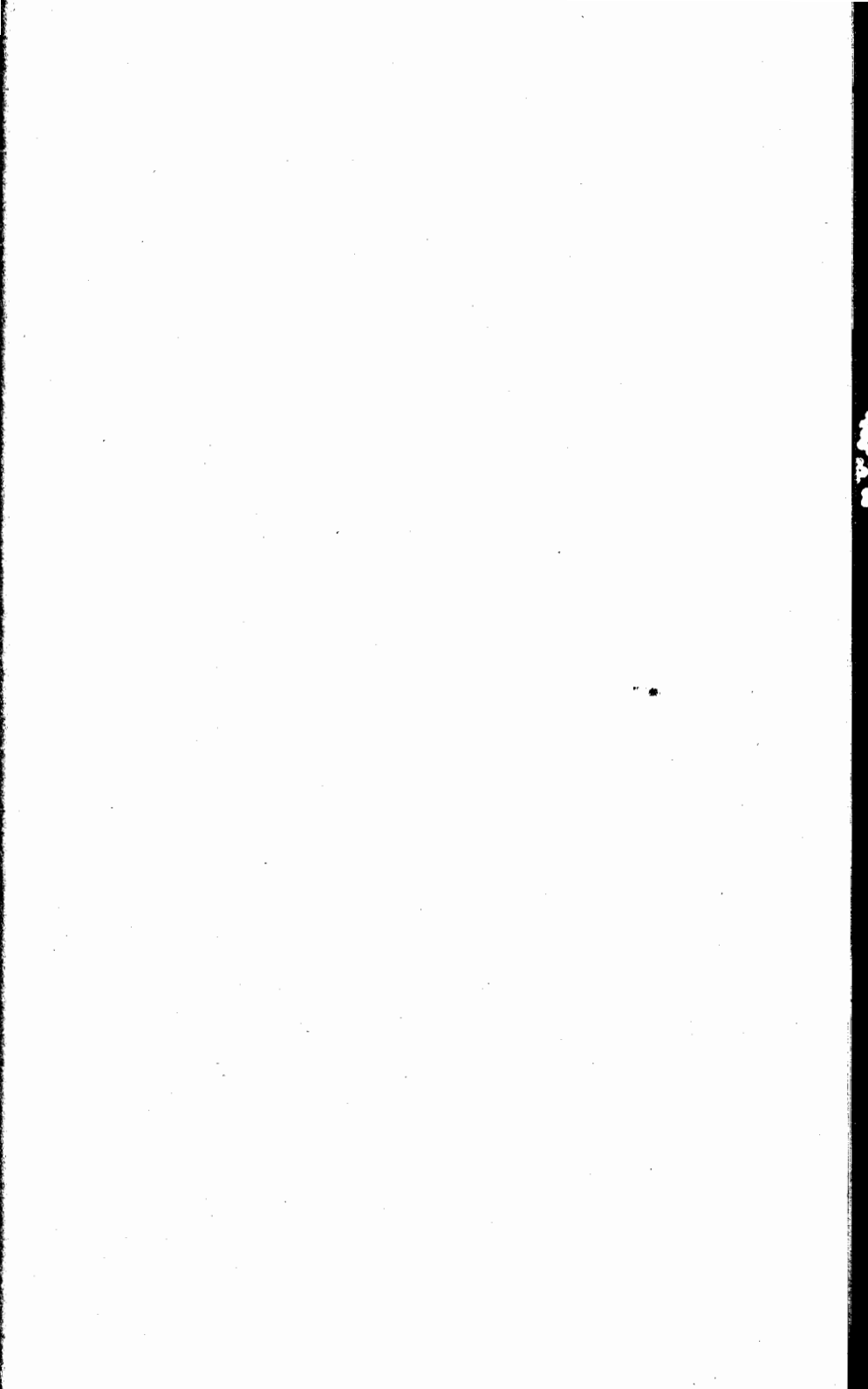
گر شهدی عطشان بحر معنوی فُرجه‌ای کن در جزیره مثنوی
فرجه چندان کن که اندر هر نفس مثنوی را معنوی بینی و بس
در خاتمه، بار دیگر از نارسایی سخن خویش درباره این عارف واصل شرمسارم و از کلام روح‌افزای او مدد می‌گیرم که می‌فرماید:

قطره را من سوی عمان آورم گربه سوی تودل و جان آورم
و این شعر خواجة شیراز گویی زبان حال من است در پیشگاه حضرت مولانا:
چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست که خدمتی بسزا برنیامد از دستم
و امید آن دارم که عزیزان خواننده آنچنان محو زیبایی معارف حضرت مولانا شوند که بر معایب قلم این حقیر با دیده اغماض بنگرند.

درود بر عاشقان مولانا

مهدیه الهی قمشه‌ای

۱۳۹۲/۱۱/۲۷



شیوه ارجاع ابیات متن کتاب

در مراحل مختلف ویرایش متن سعی شد آیات، روایات و ابیات متن به نسخه‌های معتبر، ترجمه‌های دقیق‌تر و روزآمدتر و متون تصحیح‌شده معتبر ارجاع داده شوند تا خوانندگان علاقه‌مند علاوه بر آشنایی با این متن‌ها در صورت نیاز به اصل آنها مراجعه کنند. فهرست کامل و مشخصات نشر این کتاب‌ها در کتاب‌نامه انتهای کتاب موجود است.

ترجمه آیات قرآن براساس ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، ترجمه نهج‌البلاغه براساس ترجمه فیض‌الاسلام، ابیات مثنوی براساس نسخه نیکلسون، دیوان حافظ تصحیح پرویز ناتل خانلری، شاهنامه تصحیح جلال خالقی مطلق، خسرو و شیرین و لیلی و مجنون تصحیح وحید دستگردی، کلیات شمس تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، بوستان و گلستان سعدی تصحیح غلامحسین یوسفی و منطق‌الطیر عطار تصحیح شفیعی کدکنی هستند.

ارجاع ابیات مثنوی به ترتیب، براساس شماره دفتر و شماره بیت فراهم شده است؛ هر جا که بیت با نسخه نیکلسون متفاوت بوده در پاورقی به این مطلب اشاره شده است.

ارجاع ابیات دیوان حافظ به ترتیب براساس شماره غزل و بیت تنظیم شده است.

هر جا در متن کتاب شماره بیتی بدون نام کتاب در پراوتر آمده است، آن بیت از دفتر اول مثنوی است.

ارجاع ابیات شاهنامه به ترتیب براساس شماره جلد، صفحه و بیت، و ابیات کلیات شمس نیز براساس شماره غزل یا رباعی فراهم آمده است.

ارجاع ابیات نظامی (خسرو و شیرین و لیلی و مجنون)، حدیقه سنایی، کلیات شیخ

بهای، و دیوان حکیم صفای اصفهانی، به ترتیب، براساس شماره صفحه و بیت تنظیم شده است.

ارجاع غزلیات سعدی براساس شماره غزل در کتاب کلیات سعدی، گلستان سعدی براساس شماره صفحه، و بوستان سعدی و منطق الطیر عطار نیز براساس شماره بیت آمده است.

ارجاع رباعیات خیام و دوبیتی های باباطاهر نیز براساس شماره صفحه و شماره رباعی یا دوبیتی چیده شده است.

مقدمه

از زمان سروده شدن مثنوی معنوی به وسیله خداوندگار^۱ مولانا جلال الدین تا امروز همه اندیشمندان صاحب‌دل و ارباب معرفت با غواصی در این دریای بی‌کرانه معنویت هزاران گوهر گران‌بها به دست آورده و از این شاعر بزرگ به عظمت و بزرگی یاد کرده‌اند. مثنوی مولانا، به تحقیق، گنجی است رایگان برای ما فارسی‌زبانان که به زبان اصلی از آن بهره‌مند می‌شویم. در حالی که جامعه غرب از ورای ترجمه مست و شیفته این شاعر عارف است، به طوری که در سال‌های اخیر از کتاب‌های پرفروش در آمریکا به‌شمار می‌رفته است. مولانا رسالت خود را از سرودن مثنوی صیقلی کردن ارواح آدمی بیان می‌کند و می‌فرماید:

مثنوی که صیقل ارواح بود بازگشتش روزِ اسفتاح^۲ بود
بلبلی زینجا برفت و بازگشت بهر صید این معانی بازگشت
ساعت^۳ شه مسکن این باز باد تا ابد بر خلق، این در باز باد
آفت این در، هوا و شهوت است ورنه اینجا شربت اندر شربت است

(مثنوی، ۶/۲-۱۰)

در اینجا به حضور محترم عاشقان مولانا و شیفتگان این خورشید گرمی بخش حیات معنوی باید عرض کنم من در این مقام نیستم که مقدمه‌ای درباره مثنوی این عارف کامل و عاشقی واصل بنویسم، چراکه استادانی فرهیخته در حکمت و معرفت و عرفان چون استاد جلال همایی در بیان ستایش او خود را قاصر می‌بینند. با همه این اوصاف، عظمت و بزرگی مولانا

۱. خداوندگار: مالک؛ لقب مولانا است.

۲. اسفتاح: گشودن، فتح باب، باز شدن، به روز نیمه رجب هم گفته می‌شود. ۳. ساعت: بازو.

باعث نمی‌شود که شب‌پره‌ای عاشق با همه قصور کلام از طواف به گرد کعبه جمالش بازماند، چراکه خود مولانا فرموده است:

هیچ آدابی و ترتیبی مجو هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو
(همان، ۱۷۸۴/۲)

لنگ و لوک^۱ و خفته^۲ شکل و بی‌ادب سوی او می‌غیر^۳ و او را می‌طلب
(همان، ۹۹۰/۳)

دوست دارد یار این آشفته‌گی کوشش بیهوده به^۴ از خفتگی
(همان، ۱۸۱۹/۱)

به گفته مهدی الهی قمشه‌ای:

زاغ کند غلغله یا عندلیب ای حبیب
هر که دَمَش گرم هیاهوی توست خوش‌نواست

در آغاز به عنوان براعت استهلال^۵، فهرست‌وار به رسالت مولانا از زبان خود او اشاره می‌کنیم، باشد که بویی از این باغ به مشام عاشقان او رسد و خود به دنبال یافتن آن بهشت به راه افتند و عاشقانه از او بخواهند که:

چون به مابویی رسانیدی ازین سر میند آن مشک را ای رَبِّ دین
(مثنوی، ۳۰۷/۵)

(۱) مولانا شارح کتاب آسمانی است.

مثنوی معنوی مولوی هست قرآن در زبان پهلوی
مثنوی او چو قرآن مُدِل^۶ هادی بعضی و بعضی را مُدِل^۷

(شاعر شناخته نشد)

گاه مولانا آیات قرآن کریم را در مثنوی نقل و سپس، تفسیری کوتاه از این آیات را بیان می‌کند. برای نمونه، مولانا چندین بار در مثنوی به آیه «مَا رَمَيْتْ أَذْرَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»^۸ (انفال، ۱۸/ آیه ۱۷) اشاره کرده و گفته است:

۱. لوک: شل و معيوب. ۲. خفته: خیده. ۳. غیزیدن: خزیدن. ۴. به: بهتر.

۵. براعت استهلال: آن است که شاعر یا نویسنده در ابتدای شعر یا نوشته خود، عباراتی را بیاورد که خواننده از همان آغاز دریابد که با چه نوعی از نوشته یا شعری سرو کار دارد؛ یعنی با خواندن آن، به دروغایه اصلی اثر پی ببرد. ۶. مدل: دلالت‌کننده، راهنمایی‌کننده.

۷. مدل: خوارکننده، ذلیل‌کننده.

۸. این آیه به جنگ بدر اشاره دارد. خداوند به پیامبر (ص) فرمود: و چون تیر انداختی، به حقیقت تو نبودی که تیر می‌انداختی، بلکه خداوند بود که می‌انداخت.

- مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ فِي حِرَابٍ مِنْ جَوْتِغَمٍ وَأَنْ زَنْتَنَدَه، آفتاب
(مثنوی، ۱/۳۷۸۹)
- توز قرآن باز خوان تفسیر بیت گفت ایزد ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ
(همان، ۱/۶۱۵)
- مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ كَفَتْ حَقَّ كَارِ حَقِّ بَرِ كَارِهَا دَارِدَ سَبَقِ
(همان، ۲/۱۰۳۶)
- منتهای دست هادست خداست بحر بی شک منتهای جوی هاست
(همان، ۴/۳۱۸۵)
- وی با بهره گیری از این آیه و آیات مشابه آن، مسئله فلسفی جبر و اختیار را مطرح کرده و در هر
شش دفتر با حکایات و امثال مختلف آن را توضیح می دهد. در اینجا به این نکته اشاره کنم که
مسئله جبر و اختیار یکی از مسائل حل نشده فلسفی است، چنان که مولانا نیز می فرماید:
همچنین بحث است تا حشر بشر در میان جبری و اهل قدر
(همان، ۵/۳۲۱۴)
- در قرآن کریم هم بارها به این موضوع اشاره شده است. خداوند در آیه ۳۹ سورة نجم
می فرماید: «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۱ در آیه ۵۹ سورة انعام نیز می فرماید: «مَا تَسْقُطُ
مِنْ وَرْقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا»^۲ که تجلی هر دو آیه را در ابیات عرفانی می بینیم. برای نمونه، ابیاتی
در خصوص «جبر»:
- هیچ برگی در نیفتد از درخت بی قضا و حکم آن سلطان بخت
از دهان لقمه نشد سوی گلو تا نگوید لقمه را حق که آدخلوا
(همان، ۳/۱۹۳۳-۱۹۳۴)
- ما چو چنگیم و توز خمه می زنی زاری از مانی توزاری می کنی
ما چوناییم و نوادر ما ز توست ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست
(همان، ۱/۵۹۸-۵۹۹)
- ما همه شیران و لسی شیرِ عَلَم^۳ حمله مان از باد باشد دم بدم^۴

۱. برای انسان هیچ چیز نیست مگر آنچه کوشیده است.

۲. هیچ برگی از درخت نمی افتد مگر آنکه آن را می داند.

۳. علم؛ پرچم؛ شیر علم؛ نقش شیر که بر پرچم ها می کشیده اند.

۴. در این بیت «شیر علم» و «باد» تمثیلی برای بیان ظهور کثرت و پنهان بودن وحدت است. ظاهر بینان
تنها ظواهر و غوذهای حسی را می بینند، اما مؤثر حقیقی یعنی خداوند را نمی بینند.

حمله مان پیدا و ناپیدا است باد جان فدای آنکه ناپیدا است باد^۱
(همان، ۶۰۳/۱-۶۰۴)
چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند گر اندکی نه به وفق رضاست خرده بگیر
(دیوان حافظ، ۴/۲۵۱)
رضا به داده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشادست
(همان، ۹/۳۷)

برای نمونه، ابیاتی در خصوص «اختیار»:

گر نبودی اختیار این شرم چیست وین دریغ و خجلت و آزر^۲ چیست
زجر استادان و شاگردان چراست خاطر از تدبیرها گردان^۳ چراست
(مثنوی، ۶۱۹/۱-۶۲۰)
این که گویی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم^۴
(همان، ۳۲۰۴/۶)

مزرع سبز فلک دیدم و داس^۵ مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام^۶ درو
(دیوان حافظ، ۱/۳۹۹)
دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجز از کشته ندزوی
(همان، ۸/۴۷۷)

(۲) مولانا شارح احادیث نبوی است. او احادیث نبوی فراوانی از جمله درباره انسان کامل آورده و با بیانی شیوا آن را شرح کرده است. در ادامه به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم:
گفت پیغمبر که حق فرموده است قصد من از خلق، احسان بوده است
نی برای آنکه تا سودی کنم وز برهنه من قبایی برکنم
(مثنوی، ۲۶۳۶/۲-۲۶۳۷)

گفت پیغمبر که احق هر که هست او عدو ما و غول رهنست
هر که او عاقل بود او جان ماست روح او و ریح او، ریحان ماست

۱. این دو بیت از مثنوی در نسخه نیکلسون بدین صورت آمده است:

ما مه شیران ولی شیر غلم حمله شان از باد باشد دم بدتم
حمله شان پیدا و ناپیدا است باد آنکه ناپیدا است از ما گم مباد

۲. آزر: شرم. ۳. گردان: گردنده؛ یعنی چرا ذهن آدمی از اندیشه‌ای به اندیشه دیگر منتقل می‌شود؟

۴. این بیت از مثنوی در نسخه نیکلسون بدین صورت آمده است:

این که فردا این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم

عقل دشنام دهد من راضیم ز آنکه فیضی دارد از فیاضیم
احمق ار حلو انهد اندر لبم من از آن حلوای او اندر تبم
(همان، ۱۹۶۴/۴-۱۹۶۸)

گفت پیغمبر که هر گویس نهفت زود گردد با مراد خویش جفت
دانه‌ها چون در زمین پنهان شود سر آن، سر سبزی بُستان شود
(همان، ۱۷۶/۱-۱۷۷)

۳) مولانا شاعر پیام‌آوری است که همه را به وحدت و یگانگی و یکتاپرستی دعوت می‌کند و آدمی را از تفرقه و اختلاف و جدایی بر حذر می‌دارد.

گر تو صد سیب و صد آبی^۱ بشمری صد نماند، یک شود چون بفشری^۲
وحدت اندر وحدت است این مثنوی از سمک روتا سماک ای معنوی
(شاعر شناخته نشد)

مولانا می‌گوید که زیربنای همه ادیان الهی یکی است و همه اختلافاتی که در طول تاریخ دیده می‌شود از پرداختن به صورت‌هاست:

مثنوی ما دکان وحدت است غیر وحدت هر چه بینی آن بت است^۳
در معانی قسمت و اعداد نیست در معانی تجزیه و افراد نیست^۴
اتحاد یار با یاران خوش است پای معنی گیر، صورت سرکش است
(مثنوی، ۶۸۰/۱-۶۸۲)

خواجه شیراز هم «وحدت» را پیام سروش، و تفرقه را اهرمن می‌داند:
ز فکر تفرقه باز آیی تا شوی مجموع به حکم آن که چو شد^۵ اهرمن سروش آمد
(دیوان حافظ، ۱۷۱/۶)

بشر امروز به علت خودخواهی و منفعت‌طلبی به تفرقه گراییده و به همین سبب دچار تنهایی و افسردگی شده و خود را از برکت شادی، که نیاز فطری اوست، محروم ساخته است. متأسفانه، هر فردی سعی بر آن دارد که گلیم خویش را از معرکه بیرون بکشد، و این

۱. آبی: به، میوه‌ای که شبیه سیب است. ۲. بفشری: بفشاری، فشار دهی.

۳. این بیت از مثنوی در نسخه نیکلسون بدین صورت آمده است:

مثنوی ما دکان وحدت است غیر واحد هر چه بینی آن بت است

۴. مقصود آن است که در امور معنوی تقسیم و ارقام و تجزیه و فرد و زوج بودن وجود ندارد و این مقولات، مخصوص عالم محسوسات است.
۵. شد: رفت.

تأسف‌بارتر است در فرهنگی که قرن‌ها مهمان‌نوازی و ایثار و محبت و گره‌گشایی از کار خلق شعار او بوده است؛ به گونه‌ای که تجلی آن را در ادبیات هم می‌توان دید:
چو غنچه گرچه فرو بستگی ست کار جهان تو همچو باد بهاری گره‌گشا می‌باش
(همان، ۵/۲۶۹)

نظامی گنجوی، شاعر قرن ششم، تنها راه رسیدن به شادی را شاد کردن دل‌ها می‌داند و در منظومه خسرو و شیرین (۱۳/۳۹-۱۵) می‌گوید:

چوبی‌گریه نشاید بود خندان وزین خنده نشاید بست دندان^۱
بیاموزم تو را، گر کار بندی که بی‌گریه زمانی خوش بخندی
چو خندان گردی از فرخنده‌فالی بخندان تنگدستی را به مالی
پیشوایان ما هم ما را از تفرقه به وحدت دعوت می‌کنند. حضرت علی (ع) در نهج البلاغه (ص ۳۹۲، خطبه ۱۲۷) می‌فرماید: «یدالله علی الجماعه».^۲

هدف مولانا از داستان‌سرایی

هدف مولانا از داستان‌سرایی ساده کردن مفاهیم دشوار عرفانی برای مخاطبان خود بوده است تا به آسانی سخنان او را دریابند و از این دریای بیکران معرفت سود ببرند. او مثنوی را با داستان «عشق پادشاه به کنیزک» آغاز می‌کند و با بهره‌گیری از این داستان سعی می‌کند تا تقابل عقل و نفس را نشان دهد و خود نیز هدف از بیان این داستان را رسیدن ما به خودشناسی و نقد و بررسی احوال انسان بیان می‌کند. او در آغاز داستان کنیزک می‌فرماید:
بشنوید ای دوستان این داستان خود حقیقت نقدِ حالِ ماست آن
(مثنوی، ۳۵/۱)

مولانا در جایی دیگر تصریح می‌کند که:

خوش‌تر آن باشد که سرِ دلبران گفته آید در حدیثِ دیگران
(همان، ۱۳۶/۱)

و در جایی دیگر می‌فرماید:

این کلیله و دمنه جمله افترا^۳ است ورنه کی با زاغ، لک‌لک را مراست^۴

۱. بست دندان: مقصود صرف نظر کردن است.
۲. دست خدا بر سر [این] جماعت است.
۳. افترا: دروغ، هر چیز ناحق و برخلاف واقع.
۴. مری: جدال کردن، برابری کردن با کسی در قدر و مرتبه.

ای برادر قصّه چون پیمان‌ه‌ایست معنی اندر وی مثال دانه‌ایست
دانه معنی بگیرد مرد عقل ننگرد پیمان‌ه را گر گشت نقل^۱
(همان، ۳۶۲۱/۲-۳۶۲۳)

البته، گاه مولانا حیرت می‌کند که ما چگونه محو این حکایات شده و از جوهر اصلی آن
یعنی به تصویر کشیدن مشکلات روحی و روانی انسان، غافل می‌مانیم. وی می‌فرماید:
ای دریغ این جمله احوال تو است تو بر آن فرعون برخوایش بست
(همان، ۹۸۲/۳)

ادبیات عرفانی ایران آینه تمام‌نمای کتاب آسمانی است و بسیاری از مفاهیم و موضوعات
کتاب آسمانی در آثار بزرگان ادبیات ما نیز متجلی شده است. بهترین داستان‌ها در قرآن کریم
آمده، شاعران هم از این شیوه پیروی کرده‌اند، ولی در جای جای این حکایات یادآور شده‌اند
که از صورت این داستان‌ها عبور کن تا به رمز و راز و حقیقت آن واقف شوی. حکیم توس
می‌گوید:

تو این را دروغ و فسانه مخوان به یک‌سان، روشن^۲ زمانه مدان
از هر چه اندر خورد با خرد دگر بر ره رمز معنی بهرد
(شاهنامه، ۱، ۱۲، ۱۱۳-۱۱۴)
مولانا در داستان‌سرایی بسیار با ایجاز و خلاصه سخن گفته است؛ او گاه در یک بیت
داستانی را بازگو می‌کند:

مرغکی اندر شکار کرم بود گربه فرصت یافت او را در ربود
(مثنوی، ۷۱۹/۵)
و گاه در دو بیت:

گفت لیلی را خلیفه کان تویی کز تو مجنون شد پریشان و غوی^۳
از دگر خوبان تو افزون نیستی گفت خائش چون تو مجنون نیستی
(همان، ۴۰۷/۱-۴۰۸)

عطار شاعر قرن ششم و هفتم و پیشکسوت مولانا داستان‌ها را در نهایت ایجاز آورده و در
منطق الطیر حکایات کوتاه بسیار آموزنده‌ای از او می‌بینیم. در زیر نمونه‌هایی از این حکایت‌ها
را بازگو می‌کنیم:

۱. گشت نقل: منتقل شد، [یا توسط کسی خریداری شد].

۲. روشن: روش، گردش؛ روشن زمانه: گردش و گذشت روزگار.

۳. غوی: گمراه و سرگشته.

گفت مجنون «گر همه روی زمین
من نخواهم آفرین هیچ کس
هر زمان بر من کنندی آفرین
مدح من دشنام لیلی باد و بس»
(منطق الطیر، ۴۲۰۹-۴۲۱۰)

ک «ای خدا آخر دری بر من گشای!»
گفت «ای غافل کی این در بسته بود؟»

رابعه آنجا مگر بنشسته بود
مالک دینار را گفت آن عزیز
«من ندانم حال خود، چونی تو نیز؟»
گفت «بر خوان خدا نان می خورم
(همان، ۳۳۵۶-۳۳۵۷)

ک «اخر از ابلیس رمزی جوی باز»
گشت از ابلیس موسی رمزخواه
«من» مگو تا تو نگردي همچو من»
گفت «دایم یاد دار این یک سخن
(همان، ۲۰۵۵-۲۰۵۶)

رابعه گفتی که ای دانای راز
دوستان را آخرت ده بر دوام
دشمنان را کار دنیا می بساز
زانکه من زین کار آزادم مدام
یا بجز تو هیچ خواهم، کافرم
مثل دارد جز خداوند عزیز
(همان، ۳۱۲۶-۳۱۲۷)

بود آن دیوانه عالی مقام
رای آن داری که باشی یار من؟
خضر با او گفت: ای مرد تمام
گفت: با تو بر نیاید کار من
زانکه خوردی آب حیوان چند راه
تا بماند جان تو تا دیرگاه
من بر آنم تا بگویم ترک جان
زانکه بی جانان ندارم برگ آن
(همان، ۸۱۶-۸۱۹)

هر چند وزن مثنوی مخصوص داستان سرایی است ولی گاه شاعران در سایر اوزان شعری هم داستان سرایی کرده اند. برای نمونه وحشی بافقی، شاعر قرن دهم، در ترکیب بندی (کلیات دیوان، ص ۲۷۳) داستان عشق را به تصویر می کشد:

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید
داستان غم پنهانی من گوش کنید
قصه بی سر و سامانی من گوش کنید
گفت و گوی من و حیرانی من گوش کنید

شرح این آتش جانسوز، نگفتن تا کی

سوختم سوختم، این راز نهفتن تا کی

روزگاری من و دل ساکن کویی بودیم ساکن کوی بت عربده جویی بودیم
 دل و دین باخته، دیوانه رویی بودیم بسته سلسله سلسله مویی بودیم
 کس در آن سلسله غیر از من و دل بند نبود
 یک گرفتار از این جمله که هستند نبود
 عشق من شد سبب خوبی و رعنایی او داد رسوایی من شهرت زیبایی او
 بس که دادم همه جا شرح دلاری او شهر پرگشت ز غوغای تماشایی او
 این زمان عاشق سرگشته فراوان دارد
 کی سر برگ من بی سر و سامان دارد

تقابل عقل و عشق

یکی از مباحث اساسی که در مثنوی مولانا مطرح می شود «تقابل عقل و عشق» است. گاه عقل ستایش شده و در عالی ترین جایگاه قرار گرفته است؛ چنانکه در حدیثی از پیامبر (ص) به این موضوع اشاره شده است: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ»^۱ (بحار الانوار، ۱/۹۷) در حکایتی از مثنوی آمده است که رسول خدا (ص) حضرت علی (ع) را به مصاحبت صاحبان عقل توصیه می کند:

گفت پیغمبر علی را کای علی شیر حقی، پهلوانی، پُردلی
 لیک بر شیری مکن هم اعتماد^۲ اندر آدر سایه نخل امید
 اندر آدر سایه آن عاقلی کیش نداند بُرد از ره^۳ ناقلی^۴
 (مثنوی، ۱/۲۹۵۹-۲۹۶۱)

ابیات دیگری را نیز در مثنوی می توان یافت که مولانا در آن ها عقل را ستوده است:

گفت پیغمبر که احمق هر که هست او عِدو ما و غول رهنست
 هر که او عاقل بُود او جان ماست روح او و ریح^۵ او، ریحان ماست

۱. غوغای تماشایی: ازدحام تماشاگران و بینندگان. ۲. اولین خلقت خداوند، عقل بود.

۳. مکن اعتماد: اعتقاد مکن. ۴. نداند برد از ره: نتواند او را از راه به بیراهه بکشاند.

۵. ناقل: جابه جاکننده، مجازاً هر چیزی که سبب انحراف از حق شود. در اینجا یعنی نقل و روایت بی اساس.

۶. ریح: رایحه.

حکایت مرد بقال و طوطی

پاره‌ای از ابیات حکایت

بود بقالی و وی را طوطیی خوش‌نوایی سبز گویا طوطیی
بر دکان بودی نگهبان دکان نکته‌گفتی با همه سوداگران^۱

(۲۴۸-۲۴۷)

خواجه روزی سوی خانه رفته بود در دکان طوطی نگهبانی نمود
گربه‌ای برجست ناگه از دکان بهرموشی طوطیک از بیم جان^۲
جست از سوی دکان سویی گریخت شیشه‌های روغن گل را^۳ بریخت
از سوی خانه پیامد خواجه‌اش بر دکان بنشست فارغ خواجه‌وش^۴
دید پُر روغن دکان و جامه چرب بر سرش زد، گشت طوطی گل^۵ ز ضرب
روزکی چندی سخن کوتاه کرد مرد بقال از ندامت آه کرد

۱. سوداگران: تاجران، بازرگانان.

۲. خواجه روزی...: این دو بیت الحاقی است؛ یعنی به ابیات اصلی مثنوی افزوده شده است.

۳. در نسخه نیکلسون به جای «گل را»، «بادام» آمده است.

۴. خواجه‌وش: کدخدامنش، باصلابت. ۵. گل: کچل.

ریش بر می‌کند و می‌گفت ای دریغ کآفتاب نعمتم شد زیر میغ^۱
(۲۵۴-۲۵۰)

هدیه‌ها می‌داد هر درویش را تا بیابد نطق مرغ خویش را
بعد سه روز و سه شب حیران و زار بر دکان بنشسته بُد نومیدوار
(۲۵۷-۲۵۶)

جولقی ای^۲ سربرهنه می‌گذشت با سربِ مو چو پشتِ طاس و تشت
طوطی اندر گفت آمد در زمان بانگ بر درویش زد که هی فلان
از چه ای گل! با کلان آمیختی تو مگر از شیشه، روغن ریختی؟
از قیاسش خنده آمد خلق را کاو چو خود پنداشت صاحب دلق^۳ را
کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه مائد^۴ در نبشتن شیر، شیر^۵
(۲۶۳-۲۵۹)

بقالی طوطی بسیار زیبایی داشت که با مشتریان سخن می‌گفت و مایه سرگرمی آنان بود و در غیاب بقال از مغازه‌اش نگهبانی می‌کرد. روزی طوطی در مغازه تنها بود که ناگاه گربه‌ای برای گرفتن موشی به مغازه جست، طوطی از ترس جان به هر طرف پرید و شیشه‌های روغن را ریخت. خواجه از همه جا بی خبر به دکان آمد و همه جا را چرب دید و با ناراحتی بر سر طوطی زد. کاکل او ریخت و طاس شد و به خاطر بی‌مهری خواجه دیگر سخن نگفت.

چند روزی از این ماجرا گذشت و خواجه از کار خود پشیمان شد. او برای سلامت طوطی صدقه می‌داد تا دوباره سخن بگوید و بازار او را گرم کند. تا اینکه روزی ناگاه مردی با لباس ژنده و سربِ بی‌مواز آنجا گذشت و طوطی با دیدن آن مرد به سخن گفتن درآمد و از او پرسید: «آیا تو هم شیشه‌های روغن را ریختی که این گونه طاس و کچل شده‌ای؟» مردم از مقایسه نادرست طوطی خندیدند؛ زیرا طوطی گمان می‌کرد هر که کچل باشد، روغن ریخته است.

۱. میغ: ابر. ۲. جولقی: پشمینه پوش، مرد درویش. ۳. دلق: جامه درویشان.

۴. مائد: شبیه است، مانند است.

۵. گرچه باشد در... مقصود دو کلمه است که ظاهرش یکسان و معنی‌اش متفاوت است؛ در اینجا شیر دو معنا دارد: شیر خوراکی و شیر جنگل.

نکته‌هایی از حکایت

(۱) مولانا در قالب این حکایت به انواع مختلف قیاس‌ها اشاره می‌کند؛ قیاس‌هایی که در ظاهر مشترک، ولی در باطن به کلی با هم متفاوتند، از آن جمله است:

الف) قیاسِ مردم عاقله با انبیای الهی که اشتراک آن‌ها فقط ظاهری است. همسری با انبیاء برداشتند اولیاء را همچو خود پنداشتند گفته اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته خوابیم و خور^۱

(۲۶۶-۲۶۵)

ب) قیاسِ سحرِ ساحرانِ فرعون با سحرِ موسی که در واقع یکی باطل بود و دیگری حق.

سحر را با معجزه کرده قیاس هر دو را بر مکر پندارد اساس ساحران با موسی از استیزه را^۲ برگرفته چون عصای او عصا زین عصا تا آن عصا فرقیست ژرف زین عمل تا آن عمل راهی شگرف

(۲۷۹-۲۷۷)

ج) قیاسِ عبادتِ ریاکارانِ منافق با عبادتِ مؤمنانِ عاشقِ خالص؛ که آنان برای فریب خلق به این صورت ظاهر می‌پردازند و اینان خدا را با جان و دل پرستش می‌کنند.

آن منافق بسا موافق در نماز از پی استیزه آید، نی نیاز در نماز و روزه و حج و زکات با منافق مؤمنان در بُرد و مات مؤمنان را بُسر باشد عاقبت بر منافق مات اندر آخرت

(۲۸۷-۲۸۵)

در این خصوص، مولانا به این نکته جالب اشاره می‌کند که اگر مردی را مؤمن خطاب کنی، شاد می‌شود و آن را ستایش بر خود می‌داند، ولی با شنیدن کلمه منافق خشمگین می‌شود و آن صفت را از خود نهی می‌کند. پیداست تأثیر این دو ارتباطی با الفاظ و حروف ندارد بلکه از حقیقتی حکایت می‌کند.

میم و واو و میم و نون تشریف نیست لفظ مؤمن جز پی تعریف نیست

۱. خور: خوردن. ۲. از استیزه را: به خاطر دشمنی، از روی کینه.

گرم منافق خوانیش این نامِ دون همچو کژدم می خَلد در اندرون
(۲۹۲-۲۹۳)

زشتی آن نام بد از حرف نیست تلخی آن آب بحر از ظرف نیست
حرف ظرف آمد، در او معنی چو آب بحر، معنی عِنْدَهُ اُمُّ الْکِتَابِ^۱
(۲۹۵-۲۹۶)

۲) مولانا منافقان را به ابلیس تشبیه می کند، چراکه در جامعه با چهره‌ای انسانی و باطنی شیطانی دیده می شوند. او ما را از دوستی با آنان بر حذر می دارد.
چون بسی ابلیس آدم روی هست پس به هر دستی شاید داد دست
(۳۱۶)

حرف درویشان بدزد مرد دون تا بخواند بر سلیمی^۲ ز آن فسون
کارِ مردان روشنی و گرمی است کارِ دونان حيله و بی شرمی است
(۳۱۹-۳۲۰)

یکی از این منافقان که در این حکایت به او اشاره شده «بومسیلم» است که با یارانش به محضر رسول خدا (ص) رسید و در بازگشت با بی توفیقی تمام به راه ارتداد^۳ رفت. بومسیلم ادعای پیامبری کرد و پیامبر (ص) در نامه‌ای که خطاب به او فرستاد به او لقب کذاب دادند. از آن پس وی به نام بومسیلم کذاب معروف شد.
شیرِ پشمن از برای گد^۴ کنند بومسیلم را لقب احمد کنند
بومسیلم را لقب کذاب ماند مر محمد را اولوالالباب^۵ ماند
(۳۲۱-۳۲۲)

جان مایه حکایت: قیاس نادرست

۱. ام الکتاب: اصل و ریشه کتاب آفرینش. ۲. سلیم: ساده دل، خوش باور.
۳. ارتداد: برگشتن از دین، کافر شدن. ۴. گد: گدایی کردن.
۵. اولوالالباب: خداوندانِ خرد، خردمندان.